



نقش «دیگری سازی» در شکست مقاومت در برابر فرهنگ غربی در رمان «همه چیز فرو می‌باشد»^{*}

امیرحسین صادقی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه قم

چکیده

دو مفهوم «دیگری» و «دیگری سازی» از مفاهیم پر بسامد در پژوهش‌های جدید در ادبیات پسااستعماری است. درونمایه اصلی رمان «همه چیز فرو می‌باشد»، نوشته چینوا آچه، آسیب‌شناسی علل عدم موفقیت مقاومت فرهنگ بومی آفریقایی در برابر فرهنگ غربی است. هر چند بسیاری از منتقدین، در پرتو نظریه نقد پسااستعماری تلاش کرده‌اند جنبه ضداستعماری رمان و نقش غربی‌ها را در اضمحلال جامعه بومی آفریقایی برجسته کنند اما مقاله پیش‌رو بر آن است تا نشان دهد که آچه با پر رنگ کردن نقش مخرب «دیگری سازی» در درون خود جامعه سنتی آفریقایی، آن را از جمله علل مهم مقهور شدن فرهنگ آفریقایی در برابر فرهنگ استعماری غرب معرفی کند. اصلی‌ترین پایه نظری نوشته حاضر، نظریات گایاتری اسپیوگ (Spivak)، منتقد هندی تبار است. اسپیوگ با نقد نظریات خودمحرانه نظریه پردازان پسااستعماری و فمینیسم غربی و همین‌طور با برجسته کردن مفهوم «به حاشیه رانده‌شدگان یا نیروهای جزء» (subaltern)، کمک می‌کند که بتوان آثار ادبی نویسندگان غیر غربی را با نگاه متناسب با این آثار بررسی کرد، نه صرفاً با رویکرد خودمحرانه غربی. مقاله حاضر با تکیه بر این نظریات تلاش خواهد کرد تا نشان دهد چگونه فرآیند دیگری سازی در درون یک جامعه آفریقایی با ایجاد تفرقه و شکاف در درون این جامعه فرصت مناسبی را در اختیار استعمارگران بیگانه قرار می‌دهد تا با نفوذ و تاثیرگذاری بر به حاشیه‌رانده‌شدگان ارکان فرهنگی و ساختار قدرت تا به طور کامل در اختیار بگیرند.

واژه‌های کلیدی: دیگری، دیگری سازی، آچه، اسپیوگ، فرهنگ بومی، مقاومت.

^{*} تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۰۷.

^۱ E-mail: asadeghi51@gmail.com



“Othering” as a Significant Element in Failure of Resistance against Western Culture in *Things Fall Apart*

Amir Hosein Sadeghi¹

Assistant Professor, Department of English Language and Literature,
University of Qom

Abstract

The present article attempts to show how Chinua Achebe in *Things Fall Apart* has made use of the notion of "Othering" from a new perspective. Many critics have focused on postcolonial criticism to suggest that Achebe's novel is a sharp criticism of the Western colonialism in Africa. However, the present article tries to suggest that *Things Fall Apart* is more concerned with the internal than external "Othering". Achebe has succinctly focused on the internal dynamics of the African local culture to reveal its weak points through which the Western culture infiltrated the traditional tribal structure. The Most important aspects of this internal Othering is portrayed in the African communities' of making special parts of the society as strangers and subaltern. The Western colonizers appropriate this particular quality of societal making of strangers to bypass the structure of local power and dominate the community.

Keywords: Internal Othering, Local Culture, *Things Fall Apart*, Achebe, Resistance

* Received: 30, Nov., 2017; Accepted: 28, June, 2018

¹ Email: asadeghi51@gmail.com, (Corresponig Author)

۱- مقدمه

کندوکاو در مورد دلایل موفقیت استعمارگران غربی در نفوذ و استیلا بر سرزمین‌های استعمارزده، از دغدغه‌های بنیادین پژوهش‌گران و فعالان حوزه نقد پسااستعماری است. اغلب نظریه‌ها در این حوزه معطوف به قدرت، حيله‌گری و سبیت استعمارگران بوده است. اغلب نوشته‌های مرتبط با نقد پسااستعمار، چه در حوزه نظریه و چه در نقد عملی، تلاش کرده‌اند با برجسته‌سازی گفتمان قدرت و دیگری‌سازی استعمارگران به تحلیل رابطه آنان با استعمارشدگان بپردازند. آنچه در این زمینه پژوهشی به ندرت مورد توجه قرار گرفته است، رخنه‌ها و اختلافات درونی در خود این جوامع است که موجب زمینه بسیار مناسب برای نفوذ استعمارگران است. به نظر می‌رسد این نقد نیاز به یک بحث مکمل جهت نزدیک شدن به واقعیت دارد. هرچند نقش استعمارگران در به بند کشیدن مردم «جهان سوم» انکارناپذیر است اما غفلت از روابط گفتمانی درون این جوامع، نقصی بزرگ در پژوهش در این زمینه ایجاد خواهد کرد. مهمترین وجه ساختار قدرت برآمده از گفتمان سنتی در جوامع استعمارزده، همان دیگری‌سازی درونی و یا به حاشیه راندن بخشی از جامعه خودی است. در نوشته حاضر تأثیر این مساله بر تسهیل نفوذ استعمارگران به جامعه استعمار زده مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱-۱- بیان مسأله

رمان «همه چیز فرو می‌باشد»^۱، نوشته چینوا آچه نویسنده نیجریه‌ای، داستان فراز و فرود زندگی مردی سیاه پوست از یکی از قبایل نیجریه است. چینوا آچه زندگی این مرد را دستمایه‌ای ساخته برای به روایت کشیدن واقعیت‌های زندگی مردمان بخشی از قاره آفریقا، تا از این رهگذر بدیلی در مقابل روایت‌های اروپاییان از هویت و شیوه زندگی آفریقایی‌های سیاه پوست ارایه دهد. اگر در روایت اروپایی‌ها، سفید پوستان اروپایی اصل هستند و سیاه پوستان، «دیگر» و فرع محسوب می‌شوند، در روایت چینوا آچه این دیدگاه وارونه می‌شود. این بار هر آنچه که اساس روایت را تشکیل می‌دهد آفریقایی‌های بومی و

زندگی آنهاست. اروپاییان، تنها زمانی به روایت راه می‌یابند که راوی، جایگاه آفریقاییان بومی را به مثابه جایگاهی کاملاً اصیل تثبیت کرده‌است و اروپاییان به عنوان یک عامل بیرونی وارد این اصل درونی می‌شوند.

این داستان در واقع عکس روایت جوزف کونراد (Conrad) از آفریقا و آفریقاییان در رمان کوتاه «دل تاریکی» است. در رمان اخیر، حرکت از قلب اروپا به دل آفریقا است. یک اروپایی به آفریقا و مشخصاً به کنگو سفر می‌کند تا به شناخت از خود و اروپا برسد. آفریقایی‌ها بهانه‌ای برای شناخت اروپا و جایگاه اخلاقی آن هستند. گویی این انسان‌های سیاه فی‌نفسه ارزش شناخت ندارند، بلکه تنها سنگ محکی برای شناخت اروپاییان از خود هستند. البته همه این‌ها را نیز فقط زمانی می‌توان ادعا کرد که بسیار خوشبینانه به دیدگاه‌های کونراد در این رمان نگاه کنیم و او را از اتهام طرفداری از استعمار اروپایی مبرا کنیم و همچون چینوا آنچه، رمان او را از منظر پسااستعماری رادیکال نقد نکنیم.

بحث اصلی نوشته حاضر تکیه بر خود رمان «همه چیز فرو می‌پاشد» است، نه مقایسه آن با رمان کوتاه «دل تاریکی» کونراد. سؤال اصلی این است که چگونه آنچه توانسته‌است با نگاهی واقع‌گرایانه، دلایل فروپاشی مقاومت فرهنگی بخشی از آفریقا را در برابر فرهنگ استعماری اروپاییان به تصویر بکشد و همزمان بی‌آنکه به ورطه تعصب و احساس بیفتد، شکوه تراژیک درهم شکستن فرهنگ آفریقایی را به تصویر بکشد.

۱-۲- پیشینه تحقیق

در معنای عام «دیگری»، به هر کسی اطلاق می‌شود که جدای از «خود» است. نحوه تعریف «دیگری» تأثیر بسزایی در نگرش فرد یا جامعه به تلقی آن از «امر بهنجار» و به تبع آن به تعریف جایگاه فرد در اجتماع دارد (Ashcraft et. Al, 2000: 154). بر همین اساس «دیگری‌سازی» به فرآیندی اطلاق می‌گردد که در طی آن یک فرد یا یک گروه به عنوان فرع معرفی می‌شود و از داشتن هویت و حق مستقل محروم می‌گردد. بحث در مورد مفهوم «دیگری» ابتدا توسط روانشناس شهیر فرانسوی ژاک لاکان (Lacan) مطرح گردید. به باور لاکان آگاهی از «دیگری» اولین مرحله در شکل‌گیری هویت یک انسان در دوران

کودکی است. در این مرحله که وی نام آن را «مرحله آیینگی» می‌نامد، کودک با دو «دیگری» مواجه می‌شود: یکی تصویر خود در آینه و دومی مادر خود. تا پیش از این مرحله کودک خود را بخشی از وجود مادر و نه موجودی جدا از وی، تصور می‌کند. «دیگری» و «دیگری‌سازی» با نوشته‌های سه نظریه‌پرداز مشهور، ادوارد سعید، هامی بابا (Bhabha) و گایاتری اسپیوک (Spivak)، وارد حوزه نقد پسااستعماری شد. سعید، مبدع نظریه شرق‌شناسی، تمرکز خود را بر چگونگی بهره‌برداری پژوهشگران و نویسندگان غربی از مفهوم شرق جهت ارائه تصویری خاص از مردم مشرق زمین قرار داد. به نظر او این پژوهشگران یک دو قطبی ارائه کرده بودند که در آن غرب معادل عقلانیت، نظم، تمدن، مهار شهوت و دیگر صفات پسندیده بود. از طرف دیگر شرق معادل همه صفات منفی بود که غرب از آن‌ها گریزان بود و آن‌ها را به شرق فرافکنی می‌کرد. اصلی‌ترین نقطه ضعف نظریه سعید، تمرکز مطلق آن بر استعمارگران بود تا بر استعمار زدگان. هامی بابا، نظریه‌پرداز شهیر هندی تبار تلاش کرد تا این مشکل نظریه سعید را برطرف کند. وی با تکیه بر نظریات پسااستخبارت‌گرایانه ژاک دریدا (Derrida)، در کی خوشبینانه از رابطه استعمارگر و استعمار شده ارائه می‌دهد. وی با این نظر سعید موافق است که هدف اصلی استعمارگران توجیه تسلط خود بر استعمارزدگان از راه نشان دادن آن‌ها به عنوان موجوداتی پست و منحرف است. اما او معتقد است که در این راه، رابطه استعمارگران با استعمارزدگان یک رابطه مشحون از تناقض می‌شود. از یک سو فرد استعمارگر، فرد استعمار شده را «غریبه» می‌داند و تلاش می‌کند او را در درون چارچوب دانش خود قرار دهد. به همین دلیل به آفریدن کلیشه‌های خاص در مورد آنان دست می‌زند؛ کلیشه‌هایی همچون آفریقایی‌های وحشی و اعراب شهوت‌ران. از سوی دیگر پس از آنکه فرد استعمارزده از راه آموزش شروع به تقلید از زبان و رفتار استعمارزدگان می‌کند و خود را شبیه آن‌ها می‌سازد، فرد استعمارگر از ترس مهارناپذیر شدن این‌ها دچار اضطراب می‌شود. گایاتری اسپیوک دیدگاه پسااستخبارت‌گرایانه خود را به سوی نظریات مارکسیستی و سیاسی سوق می‌دهد. اسپیوک دو موضوع مهم را وارد حوزه نقد پسااستعماری کرده است. او ابتدا

به شدت به نقد نظریه پردازان غربی و غیر غربی پرورش یافته در گفتمان و دانش غربی می پردازد. به نظر اسپووک این افراد پیش از آنکه نگران افراد استعمارزده باشند، به فکر سر و سامان دادن به مشکلات جامعه غربی و سفیدپوستان هستند (Mecleod, 2000: 184-195). پس این منتقدان حق ندارند که مدعی باشند که می خواهند برای استعمارزدگان «کاری بکنند» بلکه فقط می توانند از خود سؤال کنند که «آیا رویکرد من مناسب قرائت و نوشتن درباره فرد استعمارزده [هست؟]» (Spivak, 1986, qtd. In Mecleod, 2000: 186). نوآوری مهم دیگر اسپووک در حوزه «دیگری سازی»، برجسته کردن و وارد کردن مفهوم «به حاشیه رانده شدگان یا نیروهای جزء» (subaltern) به نقد پسااستعماری است. در نظریه اسپووک این افراد طبقات محروم اجتماع به خصوص زنان را شامل می شود. مهمترین محرومیت این افراد خارج بودن از ساختار قدرت و به تبع آن شریک نبودن در خلق گفتمان در جامعه است. در نتیجه این افراد نمی توانند به صورت مستقیم صدای خود را به جایی برسانند و حداکثر دیگران هستند که به نمایندگی از آنها سخن می گویند و همین امر سبب می شود صدای واقعی آنها گوش شنوایی نداشته باشد.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

موضوع دلایل تسلط استعمارگران غربی بر کشورهای استعمارزده از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اما آنچه بحث حاضر را مستلزم تأمل می کند، غفلت اکثر نظریه پردازان حوزه ادبیات پسااستعماری از دلایل موجود در درون خود جوامع برای نفوذ استعمارگران است. به بیان دیگر، این نظریه پردازان دلایل استعمارگری را تنها در خوی استعمارگران می جویند و از نقاط ضعف موجود در ساختار اجتماعی جامعه استعمارزده که عاملی دعوت کننده برای استعمارگران است، غفلت کرده اند. نوشته حاضر تلاش دارد این خلأ را مورد بررسی قرار دهد.

۲- بحث

در نوشته حاضر تلاش خواهد شد تا با تکیه بر نظریه‌های معتبر مرتبط با بحث «دیگری‌سازی»، دیدگاه نویسنده شهیر نیجریه‌ای رمان «همه چیز فرو می‌باشد» در مورد دلایل سقوط یک جامعه آفریقایی در برابر هجوم فرهنگی اروپاییان بررسی گردد. در بحث پیش رو پس از نقد و بررسی نظریه‌های موجود، نحوه بازنمایی ساختار درونی قدرت در جامعه تصویر شده در رمان و تأثیر این ساختار بر نحوه حضور و ورود بیگانگان اروپایی به درون این جامعه تحلیل خواهد شد.

۲-۱- تثبیت جامعه استعمار زده در حکم اصل و نه فرع

از جمله بارزترین انتقادهایی که به نظریه شرق شناسی ادوارد سعید وارد شده، این است که وی آنچنان غربی‌ها را در خلق تصویر کاذب از شرق و انسان شرقی موفق نشان داده است که نظریه او خود تبدیل به پشتوانه‌ای برای استعمار شده است. آنیا لومبا (Ania Loomba) منتقد هندی تبار مقیم آمریکا معتقد است: «شرق‌شناسی سعید این نکته را القا می‌کند که متون شرق‌شناسان غربی، نه فقط تعیین‌کننده دانش مربوط به شرق، بلکه خالق واقعیت آن چیزی هستند [که در آن دنیای دیگر می‌گذرد]» (Loomba, 2005:46). نتیجه طبیعی چنین ادعایی این خواهد بود که تمامی هویت و تاریخ شرق و در معنایی گسترده‌تر همه دنیای استعمار زده را، آفریده نظام گفتمانی غرب بدانیم یا به تعبیر مگان وان (Megan Vaughn) «گویی که تجربه تاریخی مردمان استعمار زده خود هیچ وجود خارجی بیرون از متون شرق‌شناسی غربی ندارد» (Vaughn, 1991:10). وان معتقد است که ادوارد سعید، دست کم در سطح نظریه، جایی برای هیچ‌گونه توصیف و یا دانش متفاوت از شرق باقی نمی‌گذارد.

هر چند چینوا آچه رمان «همه چیز فرو می‌باشد» را سال‌ها پیش از پیدایش نظریه شرق‌شناسی سعید نوشته بود، اما این رمان در واقع تلاش یک نویسنده بومی برای ارائه همان «توصیف و دانش متفاوت» یا بدیل از دنیای استعمار زده است. آچه تمام تلاش خود را کرده است تا با خلق یک ضد گفتمان، گفتمان استعماری و مهمترین خصیصه آن را که

همان نمایاندن انسان غربی در مقام اصل / نفس در مقابل مردم استعمار زده همچون فرع و «دیگری» است، به چالش بکشد.

چینوا آنچه، خود هدف غایی از خلق داستان‌هایش را این‌گونه بیان می‌کند: «اگر رمان‌های من فقط همین را به خوانندگانم یاد بدهند که گذشته آن‌ها شبی طولانی از وحشی‌گری نبوده است تا اروپاییان از جانب خداوند آمده و آن‌ها را از این شب رها کرده باشند، خاطر ام آرام خواهد بود» (Achebe, 1975:45). به نظر می‌رسد که تحقق این هدف تنها از یک راه ممکن است؛ آن هم وارونه کردن گفتمان یا برساخته متون غربی از انسان استعمار زده در حکم «دیگری» و جایگزین کردن آن با گفتمان جدیدی است که در آن انسان استعمار زده در حکم نفس / خود (self) و انسان غربی در موقعیت دیگری (other) قرار داده شود. وی برای دستیابی به این هدف از یک راهبرد اصلی و چند تکنیک یا راهکار بهره برده است. راهبرد اصلی که آنچه برای تحقق هدفش در پیش گرفته در طرح روایت (plot) خود را نشان می‌دهد و تکنیک‌های داستانی او هم نتیجه ضروری همان راهبرد اوست.

چینوا آنچه برای شکل‌دهی و تثبیت جایگاه انسان آفریقایی در مقام نفس / خود (self)، وقایع موجود در روایت خود را از دو جهت کنترل می‌کند. این وقایع نخست به لحاظ جغرافیایی در دو سوم ابتدای رمان در محدوده یک قبیله بومی آفریقایی در نیجریه اتفاق می‌افتند و ثانیاً از جهت تاریخی در دوران پیش و شاید، هم مرز با دوران استعمار آغاز می‌شوند. نتیجه منطقی این انتخاب هوشمندانه مکانی - زمانی این است که تمامی عوامل تأثیرگذار بر هویت، چیزی نخواهد بود مگر تمدن و فرهنگ انسان آفریقایی تصویر شده در رمان که برآمده از تاریخ، طبیعت و جغرافیای بومی است و هیچ نسبتی با عوامل بیرونی ندارد. به بیان ساختارگرایانه، هویت شخصیت‌های این رمان نتیجه روابط درونی ساختار بومی است. بنابراین هویت انسان بومی در درون این ساختار شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، آنچه روایت خود را به گونه‌ای طراحی کرده است که تا پیش از ورود اروپایی‌ها به فضای داستان، ساختار هویتی انسان آفریقایی یک ساختار مستقل و درون‌زا باشد. به این

معنی که عوامل تعیین کننده هويت فقط در درون همین جامعه هستند. از جمله پیامدهای این خصوصیت درون‌زایی این است که اگر هم «دیگری» از عنصرهای اصلی و گریزناپذیر شکل دادن به هويت باشد، (Hall, 1996: 10) این اروپایی‌ها نیستند که در مقام «دیگری» معناساز قرار می‌گیرند بلکه بخشی از خود این جامعه آفریقایی که همان اصحاب قدرت هستند، در مقام اصل/خود قرار می‌گیرند و ساختار ارزشی جامعه را تعیین می‌کنند و بخش دیگر در موضع فرع/دیگری قرار داده می‌شوند. در حقیقت نویسنده از ابتدای رمان به رصد کردن ساز و کار «دیگری‌سازی» در درون جامعه خلق شده در داستان و آثار و تبعات آن می‌پردازد. مهم‌ترین عامل فروپاشی جامعه تصویر شده در رمان همین مکانیسم «دیگری‌سازی» در درون آن و نه آنگونه که غالب منتقدین ابراز می‌دارند، حضور استعمارگران انگلیسی است.

این مکانیسم را در چند مورد می‌توان در رمان پی گرفت. اول در مورد نشو و نمای شخصیت اصلی داستان و رابطه او با پدر و پسرش از یک سو و رابطه او با اجتماع از سوی دیگر؛ دوم در مورد ایجاد طبقه رده چندمی‌ها (به حاشیه رانده شدگان) در جامعه رمان؛ سوم در مورد تصویر موجود از قبیله غالب در میان قبایل مغلوب و چهارم در نوع تصویر ذهنی بر ساخته از سفید پوستان در میان افراد سیاه پوست. نوشته حاضر به دو مورد اول می‌پردازد.

۲-۲- اکنکوا، بر ساخته‌های فرهنگی و «دیگری‌سازی»

آچه در فصل‌های ابتدایی رمان «همه چیز فرو می‌باشد» بر آن است تا چگونگی شکل‌گیری هویت شخصیت اصلی داستان، اکنکوا (Okonkwa) را در درون جامعه بومی آفریقایی نشان دهد. نویسنده از همان جمله‌های آغازین رمان آشکار می‌کند که مهمترین عامل در تعیین و جهت‌دهی به هويت در این جامعه (و شاید هم در هر جامعه دیگری)، قدرت، ساختار قدرت و در نهایت نظام ارزشی برآمده از این ساختار است. عناصر و ساختار قدرت به تبع جامعه به تصویر درآمده در رمان که جامعه‌ای کاملاً ابتدایی و سنتی است، شکل ابتدایی و سنتی دارد. از همین روست که در اولین صحنه رمان که میدان

نبردی برای کسب قدرت است، اکنکوا، که تعلق به طبقه فرودست جامعه دارد، در مصاف با قهرمان چندین ساله کشتی در قبیله موفق می‌شود وی را شکست دهد و از آن پس وارد بالاترین لایه‌های ساختار قدرت شود. به عبارتی دیگر، اکنکوا پس از پیروزی بر حریف پر آوازه‌اش، خود را در آن بخش از جامعه قرار می‌دهد که خود را اصل و بقیه را فرع و یا دیگری (other) می‌شناسانند. در همان فصل اول رمان که بسیار کوتاه هم هست، نویسنده بلافاصله پس از نشان دادن پیروزی وی در مسابقه کشتی و اعلام ورود او به صحنه قدرت، به سراغ گذشته او می‌رود و ویژگی‌های هویتی او و پدرش، به نام انوکا (Onoka)، را پیش از ورود به صحنه قدرت در مقام دیگری (other) به تفصیل توصیف می‌کند.

پدر - انوکا - در زمان جوانی فردی تنبل و خوش گذران اما چیره‌دست در نواختن موسیقی و مشحون از خیال‌پردازی بوده‌است و بزرگان قبایل او را برای اجرای موسیقی در مراسم مختلف دعوت می‌کردند اما در زمان بزرگسالی برخورد جامعه با او متحول می‌شود. «او فقیر بود و همسر و فرزندانش غذای کافی برای خوردن نداشتند. چون بیکار بود و ول می‌گشت مردم به او می‌خندیدند» (Achebe, 1995:2). آنچه مشخص نکرده که خصوصیتی که برای پدر اکنکوا در رمان ذکر کرده‌است خصوصیتی فطری هستند یا اکتسابی اما با تکیه بر اشارات موجود در رمان می‌توان نتیجه گرفت که این خصوصیات ذاتی هستند؛ بویژه آنکه پسر اکنکوا هم شخصیتی است با تمایلات شبیه به پدر بزرگش که گویا این خصوصیات را از او به ارث برده‌است. اگر پدر اکنکوا در جامعه خود نتوانسته است به لایه‌های قدرت ورود پیدا کند و خود و خانواده‌اش را از دیگری بودن نجات دهد، به دلیل ساختار ارزشی برساخته شده (constructed) توسط جامعه است که فقط توانایی‌های خاصی را که ذاتی هستند ارزشمند می‌شمرد و دیگر توانمندی‌ها را باارزش نمی‌داند. برای مثال قدرت جسمانی مردانه اکنکوا عامل رشد سریع وی در چنین ساختاری می‌شود اما توانمندی هنری پدرش (در نواختن موسیقی و در هنر بلاغی در قانع کردن افراد برای قرض دادن پول بیشتر به او به رغم عزم و خواسته‌شان) نه تنها وی را به جایی نمی‌رساند بلکه باعث بیرون ماندن وی از دایره قدرت می‌گردد تا جایی که وی را «زن»

می‌خوانند. در جامعه مردسالار و قبیله‌ای، خصوصیات منتسب به پدر اکنکوا ناپذیرفتنی و زنانه تلقی می‌شود و هر مردی که چنین باشد از دایره قدرت و ثروت بیرون گذاشته خواهد شد و همراه با زنان در جرگه «دیگری» قرار خواهد گرفت. از همین روست که اکنکوا از همان ابتدای داستان و پس از آنکه به مدد خصوصیات ذاتی خود به ساختار قدرت ورود پیدا می‌کند، به شدت تحت فشار است تا مبادا به اتهام شباهت به پدرش از دایره قدرت خارج شود و به بیان دیگر به مجموعه «دیگری» رانده شود. پیداست که ساختار قدرت و گفتمان «دیگری‌سازی» (Othering) در این جامعه چنان موفق عمل کرده‌است که فرد متعلق به طبقه «دیگری»، یا به حاشیه رانده می‌شود و یا پس از رهایی از آن همواره خود را در معرض سقوط و بازگشت به شرایط پیشین می‌بیند.

هر چند جامعه توصیف شده در رمان جامعه‌ای کاملاً سنتی است ولی از نظر پیچیدگی در طراحی گفتمان همانند جوامع مدرن مورد نظر آلتوسر (Althusser) و فوکو (Foucault) عمل می‌کند؛ به نحوی که فرد همواره خود را در معرض کنترل یک نظام نظارتی نامحسوس (panoptical) می‌پندارد. از جمله همین گفتمان‌های بسیار قدرتمند دیگر ساز که در خدمت تثبیت قدرت نظام مردسالار است، گفتمان یا ایدئولوژی مردسالاری است. اکنکوا که به شدت تحت فشار و تأثیر این گفتمان است، در چند جا فقط و فقط به فرمان درونی شده این گفتمان عمل می‌کند و طرفه آن که شرایط سقوط خود را تسهیل می‌کند، هر چند عوامل متعدد دیگری هم در سقوط او مؤثر هستند. نویسنده با انتخاب و شخصیت‌پردازی اکنکوا به عنوان نمادی برای تمام جامعه سنتی قبیله‌ای نیجریه پیش از استعمار، ظهور و سقوط وی را در طول رمان، نماد ظهور و سقوط این جامعه قرار می‌دهد. بنابراین با پیگیری دلایل این ظهور و سقوط می‌توان به دلایل از هم پاشیدن جامعه تصویر شده در رمان پی برد. مطابق گفتمان مردسالارانه حاصل از ساختار قدرت در رمان «همه چیز فرو می‌باشد»، نداشتن علاقه به کارهای سنگین و جسمانی و تمایل به رفتار عاطفی، رفتاری زنانه تلقی می‌شود. راوی داستان تأثیر این گفتمان بر اکنکوا را این‌گونه توصیف می‌کند: سال‌ها قبل، اکنکوا از اینکه یکی از هم‌بازی‌هایش، پدر او را با لقب

آگبالا (agbala) - که هم یک نام زنانه است و هم به مردی اطلاق می‌شود که هیچ عنوانی به دست نیاورده است - نامیده، بسیار رنجیده بوده‌است. «به همین دلیل اکنکوا فقط از یک احساس فرمان می‌برد: از هر آنچه پدرش دوست می‌داشت، نفرت داشته باشد. یکی از آن چیزها آرام‌خویی و مهربانی و دیگری بیکاری بود» (idem: 4). او (اکنکوا) البته مردی مهربان است و به فرزندان خود علاقه دارد. او حتی پسری را که به عنوان غرامت از طرف یک قبیله دیگر به قبیله او داده‌اند و در خانه او زندگی می‌کند، همانند پسرش می‌داند و «بسیار به او علاقه مند است - البته در دل» (idem: 8). اما اکنکوا تحت فشارِ بر ساخته‌های فرهنگی هرگز «هیچ گونه احساسی را بروز نمی‌داد مگر خشم را. نشان دادن عاطفه، نشانه سستی بود» (idem: 8). این جمله، جمله‌ای است بدون فاعل که حکایت از غیر شخصی بودن و یا جمعی بودن رفتار اکنکوا دارد. اکنکوا که سال‌ها قبل، از نامیدن پدرش توسط مردم با لقب آگبالا تحقیر شده است، همواره از این که بار دیگر این ننگ بر خود او اطلاق شود به شدت گریزان است؛ از همین روی از هر فرد یا رفتار منتسب به او که کمترین قرباتی با رفتار «زنانه» داشته باشد، دوری می‌کند و او را از جمع خود می‌راند. به بیان بهتر، چنین فردی در ذهنیت مردسالار اکنکوا «دیگری» تلقی خواهد شد، حتی اگر این فرد نزدیکترین فرد به او یعنی پسرش باشد.

اولین مورد از این نوع رفتار «زنانه» که اکنکوا از آن فاصله می‌گیرد، رفتار پسرش به نام نوایه (Nwaye) است. وی پسری است احساسی که رابطه صمیمی با مادرش دارد و مصاحبت با او و قصه‌های مادرانه‌اش را که در آن از خشونت مردانه اثری نیست، بر همراهی با پدرش ترجیح می‌دهد. اکنکوا که مطابق ارزش‌های بر ساخته در فرهنگ قبیله‌ای از رفتار پسرش ناراضی است، بر آن است تا رفتار او را با «سرزنش و تنبیه مداوم... تصحیح کند» (idem: 4). به همین سبب وقتی در زمان برداشت محصول، این پسر دوازده ساله نمی‌تواند به خوبی پدرش از عهده کار برآید، اکنکوا با خشونت وی را تهدید می‌کند که اگر یک بار دیگر در کارش قصور ببیند «چانه‌اش را خرد می‌کنم» و «با دست‌های خودم خفه‌اش می‌کنم» (idem: 10). اگرچه نوایه به تدریج تحت فشارهای پدرش و متأثر از

قصه‌های «مردانه» پر از خشونت و خونریزی» (idem: 8). نقل شده توسط او یاد می‌گیرد که «خشن بودن و مردانه رفتار کردن کار درست و بجایی است» (idem: 17)، اما درونش چیز دیگری است. او هنوز هم قصه‌های سرشار از تخیلی را که روزگاری مادرش برایش می‌گفته «ترجیح می‌دهد و از عمق جان دوست می‌دارد» (idem: 17)، اما توقع پدرش که نماینده گفتمان غالب و مردسالارانه است، او را و می‌دارد تا «وانمود کند که این قصه‌ها درخور زنان سبک عقل و کودکان است» (idem: 17). آنچه در این بخش از رابطه بین پدر و پسر نشان می‌دهد که هر چند فضای این رابطه بسیار سنگین و تیره است اما واقعیت گفتمانی مسلط در جامعه سنتی، پسر را و می‌دارد تا تخیل زیبا و رویایی مادرانه/زنانه را که نماد «مرحله خیالی» لاکانی است از خود دور سازد و با پوشیدن نقابی مردانه وارد «مرحله نمادین» شود.

دو نکته قابل اعتنا در این گذار، حضور تأثیرگذار ایکمفونا (Ikemefuna) است. وی پسری است که هم خصوصیات مردانه دارد و هم همچون مادر نوایه قصه‌های تخیلی می‌گوید و هم به اجبار از مادرش جدا گشته‌است. بنابراین شرایط کاملاً آرمانی برای نوایه فراهم شده است تا با تکیه بر این پسر و همراهی او از مرحله بسیار سخت و تلخ گذار عبور کند. البته تا حدودی هم موفق می‌شود تا جایی که «آن دو، دیگر شب‌ها به کپر مادرش نمی‌رفتند... بلکه در کنار اکنکوا می‌ماندند... هیچ چیز برای نوایه لذت بخش‌تر از این نبود که مادرش... برای انجام کارهای سخت و مردانه دنبال او بفرستد» (idem: 17). در واقع نوایه اولاً ایکمفونا را جانشین مادر خود می‌سازد تا مادرش را فراموش کند و از وابستگی ذاتی به مادرش خلاصی یابد و ثانیاً با این پسر همذات‌پنداری می‌کند تا بتواند با تقلید از رفتار مردانه‌اش نقش مردانه تحمیلی از سوی پدرش و اجتماع مرد سالار را بپذیرد. آنچه نشان داده‌است که نوایه کم‌کم تلاش می‌کند خود را با خواسته‌های ایدئولوژی مردسالارانه وفق دهد و آن را طبیعی‌سازی (naturalize) و درونی کند تا جایی که از قول نوایه می‌گوید که «او می‌دانست که مردانه رفتار کردن و بی‌رحم بودن کاملاً درست است» (idem: 17). هر چند آن آرزوی پایان نیافتنی یکی شدن با مادر و یا برگشت به رفتاری

که نامش را زنانه / مادرانه گذاشته‌اند او را رها نمی‌کند و دنبال بهانه‌ای می‌گردد تا به اصل خود باز گردد.

آچه با یک تمهید داستانی و طراحی خاص پیرنگ این بهانه را فراهم کرده است. زمانی که نوایه در حال تثبیت در موضع جدید مردانه‌ای است که اجتماع وی را در آن قرار داده، خبر می‌رسد که «قبیله تصمیم گرفته است تا ایکمفونا را قربانی کند» (idem: 18). نوایه با شنیدن این خبر از موضع برساخته می‌لغزد و دوباره تبدیل به یک کودک و حتی نوزاد می‌شود که «ناگهان به گریه می‌افتد و اشک می‌ریزد و پدرش او را به شدت کتک می‌زند» (idem: 18). اشک ریختن او از نظر اکنکوا سقوط به ساحت زنانه و «دیگری» و مستحق تنبیه است. البته گویا نوایه خود این وضعیت را می‌پذیرد و بار دیگر پدر را رها می‌کند و به آغوش مادرش / دیگری باز می‌گردد؛ چراکه بلافاصله به کپر مادرش می‌رود و خبر قریب‌الوقوع بودن مرگ ایکمفونا را می‌دهد و «تمام روز را آن جا می‌ماند [با] چشم‌هایی پر... از اشک» (idem: 18). آچه بلافاصله پس از این صحنه که در واقع تثبیت نوایه در مقام «دیگری» در نزد اکنکوا و اصحاب قدرت است، با استفاده از تکنیک بازگشت به گذشته، به نقل خاطراتی از نوایه می‌پردازد که وی در آن‌ها احساسی کاملاً مشابه داشته است. همانطور که نوایه در این صحنه، از قربانی شدن ایکمفونا به عنوان یک غریبه / دیگری «احساس می‌کند چیزی درون او شکسته است، در زمانی هم که کوچک‌تر بود، دقیقاً همین احساس را تجربه کرده بود. وقتی با مادرش از جنگل برمی‌گشت، صدای گریه یک جفت نوزاد دو قلو را شنیده‌است که به دلیل اعتقاد مردمان قبیله‌اش به نحوست دو قلوها، در یک سبد گذاشته می‌شدند و در جنگل رها می‌شدند» (idem: 19).

آچه با کنار هم قرار دادن این چند صحنه در کنار یکدیگر و نقل همزمان این دو واقعه که در دو زمان متفاوت اتفاق افتاده‌اند، ضمن برجسته کردن احساس نوایه به دنبال آن است تا دو موضوع را نشان دهد: اولاً قرابت جایگاه این سه گروه (نوایه، ایکمفونا و دوقلوها) با یکدیگر و ثانیاً ریشه این قرابت. فرهنگ قبیله‌ای تصویر شده در رمان، با تکیه متعصبانه بر اعتقادات خود، هر انسانی را که متناسب با این اعتقادات نباشد، تبدیل به

«دیگری» می‌کند، جسمش و یا روحش را نابود می‌کند و او را از ساختار قدرت بیرون می‌راند.

نویسنده بار دیگر با طراحی دقیق پیرنگ داستان، شروع واگرایی پسر و پدر را با ظرافت ترسیم می‌کند. راوی داستان درست پس از نقل احساس نوایه نسبت به کشته شدن ایکمفونا و دوقلوهای رها شده در جنگل، بلافاصله به سراغ اکنکوا می‌رود. وی پس از بازگشت از مراسم قربانی کردن ایکمفونا دچار افسردگی می‌شود. پس برای آن که تنها نباشد «پسرش (his son)، نوایه را صدا می‌زند تا در خانه‌اش در کنارش بنشیند. اما «پسر (the boy) از او (him) می‌ترسد و تا او چرتش می‌برد، از اتاقش به بیرون می‌لغزد» (idem: 21). آنچه با بازی ظریف با دو کلمه متفاوتی که در زبان انگلیسی برای پسر استفاده می‌شود (son, boy)، شروع مجدد و بسیار آرام شکاف بین پدر و پسر را به تصویر می‌کشد. اکنکوا که تصور می‌کند با کشتن ایکمفونا و سرکوب کردن احساس شخصی و پدرانه‌اش به او، رسالت مردانه‌ای را که قبیله بر دوشش گذاشته به انجام رسانده‌است، از پسرش - نوایه - می‌خواهد که با او همراهی کند و به نوعی بار این رسالت مردانه را با او تقسیم کند. اما آنچه زمانی که می‌خواهد واکنش نوایه را نشان دهد با به کار بردن کلمه boy (پسر) برای نوایه، به بریده شدن ارتباط میراثی و مبتنی بر قدرت پدرسالارانه بین این دو تاکید می‌کند. این کلمه، هم دلالت بر جدایی دارد و هم بیانگر بازگشت نوایه به دوران کودکی و وابستگی به مادر و تأیید گلایه اکنکوا است که «خُلق و خوی مادرش بیش از حد در او وجود دارد» (idem: 22). استفاده از ضمیر مفعولی او (him) به جای ترکیب پدر او (his father) نیز تأکید دوباره بر دور شدن پسر از پدر، علی‌رغم میل پدر به حفظ ساختار قدرت پدر سالارانه است. ضمن آن که توصیف خروج بی‌سر و صدای نوایه از خانه پدری به محض «چرتی شدن» اکنکوا با کلمه «لغزیدن»، نماد آمادگی نوایه برای جدایی از پدر و غفلت اکنکوا از این موضوع و چشم بستن او بر واقعیت است.

نویسنده پس از این صحنه تا هشت فصل، تقریباً نوایه را از داستان حذف می‌کند. هر چند نوایه جزئی از خانواده اکنکوا است اما او در متن ماجراها قرار ندارد و با بی‌توجهی

پدر به حاشیه رانده می‌شود. اولین باری که پس از این صحنه آچه وی را وارد داستان می‌کند، زمانی است که اکنکوا به همراه خانواده از سرزمین پدری به سرزمین مادری تبعید می‌شود. آچه با بیرون کشیدن اکنکوا از ساختار سرزمین پدری و کشاندن او به سرزمین مادری، وی را هم ردیف نوایه قرار می‌دهد. یکی از شخصیت‌های داستان به اکنکوا می‌گوید: «یک مرد تا زمانی که شرایط مساعد است، به سرزمین پدری تعلق دارد اما زمانی که روزگار تلخ و سنگین می‌شود، در سرزمین مادری پناه می‌جوید... همانند کودکی که به هنگام تنبیه شدن توسط پدر به کپر مادر پناه می‌برد» (idem: 47).

نوایه و اکنکوا هر دو توسط قاعده سنتی، از ساختار قدرت بیرون رانده می‌شوند؛ گویی اکنکوا دیگر موضع خود به عنوان یک فرد صاحب قدرت را از دست داده است و ساختار جدید، او را در موضع پایین‌تری قرار می‌دهد. آچه روایت را به گونه‌ای طراحی کرده است که شرایط برای استقلال نوایه فراهم گردد. درست در همین ساختار جدید است که آچه، نوایه را بار دیگر در مقام یک دال متفاوت معرفی می‌کند. آچه برای اولین بار در داستان به نوایه فرصت می‌دهد که خود صحبت کند و از او نقل قول مستقیم می‌آورد. نوایه در مقام یک فاعل صاحب تصمیم در پاسخ به یکی از دوستان پدرش که از او سؤال می‌کند که «پدرت چطور است؟»، می‌گوید: «نمی‌دانم. او پدر من نیست» (idem: 47). او پس از آن که پدرش وی را شایسته حضور در ساختار قدرت نمی‌بیند و در موضع «دیگری» قرار می‌دهد، به دنبال فرصتی است تا خود را از ساختار قدرت قبلی بیرون کشیده و از موضع «دیگری» رهایی یابد.

این فرصت زمانی برای نوایه مهیا می‌شود که پدرش در تبعید، در موضع «دیگری» قرار می‌گیرد و هم‌زمان یک ساختار جدید قدرت ظهور پیدا می‌کند که از آن پس نوایه خود را در آن به عنوان «دیگری» احساس نمی‌کند. این ساختار جدید همان اروپاییان و مبلغین مسیحی هستند که حرف‌هایشان تمامی «دیگری»های جامعه موجود در رمان را در ساختار خود جذب می‌کند. نوایه پیش از آنکه جمله معروف هویت‌ساز خود یعنی «او پدر من نیست» را به زبان آورد، خود را به عنوان یک فرد اصیل در این ساختار جدید

می‌شناساند. وی در پاسخ به اوبریه‌کا (Obrieka)، دوست پدرش، که پس از دیدن او در جمع مبلغان مسیحی از او می‌پرسد: «اینجا چه می‌کنی؟»، پاسخ می‌دهد: «من یکی از آنها هستم» (idem: 47). این جمله اولین جمله‌ای است که نویسنده از زبان نوایه در رمان به صورت مستقیم نقل می‌کند و جالب آنکه اولین کلمه آن هم «من» می‌باشد. به باور نوایه در این ساختار جدید اگر کسی هم «دیگری» باشد، مسیحیان هستند که «آن‌ها» نام گرفته‌اند و نه نوایه.

نوایه و تمامی کسانی که به دین جدید می‌گروند تنها دلیلشان، گریز از موضع «دیگری» توسط گفتمان غالب است. هنگامی که بزرگان قبیله، درباره افزایش گروندگان به دین جدید صحبت می‌کردند، با وجود ناراحتی از این موضوع «معتقد بودند که این دین عجیب و خدای انسان سفید پوست، دیری نخواهد پایید؛ چراکه گروندگان آدم‌های بی‌ارزش و تهی بودند...» (idem: 47).

اوبریه‌کا هم که نماد عقلانیت و خردگرایی در برخورد با عقاید قبیله‌ای است، تنها نگران حضور نوایه در میان گروندگان است و شایسته نمی‌بیند که نوایه را به دلیل اینکه پدرش از متنفذین و صاحبان قدرت است، در جمع «اگیار» ببیند. آنچه با پیوند زدن نوایه به کسانی که از نظر گفتمان مسلط، اگیار یا دیگری تلقی می‌شوند، به این نکته تأکید کرده‌است که گفتمان پدرسالارانه و ساختار قدرت سنتی و قبیله‌ای، با دیگری‌سازی متعصبانه، شکاف‌هایی را در بدنه فرهنگ آفریقایی ایجاد کرده‌اند که استعمارگران از راه آن به درون این فرهنگ رخنه می‌کنند. در واقع چینوا آنچه، دلیل اصلی تسلیم فرهنگ آفریقایی در برابر استعمار اروپایی را همین شکاف‌های حاصل از «دیگری‌سازی» متعصبانه می‌داند تا قدرت گفتمان و دیگری‌سازی مد نظر ادوارد سعید.

۳- نتیجه‌گیری

چنینا آنچه در رمان «همه چیز فرو می‌پاشد»، با پی‌گیری ظهور و سقوط قهرمان داستان، ضمن به تصویر کشیدن پیچیدگی‌های فرهنگ بومی آفریقایی و نشان دادن آن به عنوان یک تمدن مستقل و قابل احترام، به نقاط ضعف این فرهنگ در بازسازی خود با ظرافت اشاره می‌کند. علاوه بر این، وی داستان خود را تبدیل به فرصتی می‌کند تا سببیت و تکبر اروپایی را به چالش بکشد. آنچه در بخش وسیعی از رمان خود به معرفی فرهنگ بومی - قبیله‌ای می‌پردازد و ضمن برجسته کردن نقاط قوت، حفره‌های فرهنگی آن را نیز که می‌توانند مقدمات افولش را فراهم بیاورند، برملا می‌کند. به نظر آنچه دلایل سقوط این جامعه را بیش از هر جای دیگری باید از درون خود آن جستجو کرد. ورود غربی‌ها فقط کاتالیزوری است برای این سقوط. آنچه ضمن به تصویر کشیدن جامع فرهنگ بومیان و نشان دادن جامعیت و پیچیدگی‌های آن به مثابه یک فرهنگ اصیل و ریشه‌دار و دارای تمامی ابعاد فلسفی، اقتصادی، قضایی و دینی موجود در یک فرهنگ پیچیده، با دقت به افشای دلایل پنهان افول این تمدن همّت می‌گمارد. مهمترین این دلایل، رخنه فرصت‌طلبانه استعمارگران به ساختار فرهنگی و اجتماعی یک جامعه آفریقایی است. دلیل ایجاد این فرصت چیزی نیست مگر ایجاد شکاف و اختلاف در درون این جامعه از راه غریبه‌ساختن بخشی از جامعه و راندن آن به سوی دشمنان فرصت‌طلب که مصداق این کلام امیر مومنان حضرت علی علیه‌السلام است: «کسی را که نزدیکانش واگذارند، بیگانه او را پذیرا می‌گردد».

پی‌نوشت

۱. (خلاصه رمان): بخش اصلی رمان «همه چیز فرو می‌باشد» در اومافیا (Umafia) که مجموعه‌ای از چند روستا در نیجریه سفلی است، می‌گذرد. اومافیا، قبیله‌ای قدرتمند و دارای مهارت‌های جنگی، جمعیت زیاد و سنت‌های غنی و نهادهای اجتماعی پیچیده است. شخصیت اصلی رمان به نام اکنکوا (Okonkwa) در این قبیله با اتکا به سخت‌کوشی، از هیچ به همه چیز می‌رسد. او با اقتدار و استبداد خانواده‌اش را اداره می‌کند. پس از آن که یکی از قبایل مجاور مرتکب قتل یکی از افراد قبیله اومافیا می‌شود، مطابق قوانین موجود آن‌ها برای جبران خسارت و جلوگیری از جنگ، یک پسر نوجوان به نام ایکمفونا (Ikemefuna) را به اومافیا هدیه می‌دهند تا پس از مدتی قربانی شود. بزرگان قبیله اومافیا پسر را به اکنکوا می‌سپارند. او سه سال در خانه اکنکوا زندگی می‌کند و بخشی از خانواده او می‌شود؛ مخصوصاً پسر بزرگ اکنکوا به نام نوایه به شدت به او وابسته می‌شود. بالاخره موعد قربانی کردن ایکمفونا فرا می‌رسد و اکنکوا - بر خلاف میلش - از ترس این که مبادا او را رقیق‌القلب بخوانند، در مراسم قربانی شرکت می‌کند و خودش ایکمفونا را به قتل می‌رساند. این ماجرا پسرش را از نظر روحی درهم می‌شکند.

روزی در یک مراسم جشن، تیری به اشتباه از تفنگ اکنکوارها می‌شود و باعث کشته شدن یکی از پسران قبیله می‌شود. طبق قوانین قبیله، اکنکوا تبعید می‌شود. در دوران تبعید او، مبلغان مسیحی سفید پوست به منطقه قبیله اومافیا وارد می‌شوند و کم‌کم به جذب افراد قبیله و از جمله پسر اکنکوا می‌پردازند. اکنکوا پس از بازگشت از تبعید که متوجه از هم پاشیدن قبیله می‌شود، تلاش می‌کند با مبارزه با سفیدپوستان، اوضاع را به وضع سابق بازگرداند؛ اما پس از دستگیر شدن و تحقیر توسط نیروهای انگلیسی، خودکشی می‌کند.

منابع و مآخذ

- Achebe, C. (1975). *Morning Yet on Creation Day*. London: Heinemann.
- Achebe, C. (1995). *Things Fall Apart*. London: Knopf Doubleday Publishing Group.
- Ashcraft, B.; Gareth G. & Tiffin, H. (1998). *Key Concepts in Postcolonial Studies*. London: Routledge.
- Hall, S. & Gay, P. (1996). *Questions of Cultural Identity*. London: Sage.
- Loomba, A. (2005). *Colonialism/Post-colonialism*. New York: Routledge.
- Mecleod, J. (2000). *Beginning Post-colonialism*. Manchester: MUP.
- Spivak, G. (1987). *In Other Worlds: Essays in Cultural Politics*. Routledge: London.
- Vaughan, M. (1991). *Curing Their Ills: Colonial Power and African Illness*. Cambridge and Stanford: Polity Press and Stanford University Press.